

عبادات شخص لال (اخرس)

بحث در لزوم تحریک لسان در اخرس در هنگام ادای وظایف یا احکامی بود که بر تلفظ و تکلم متوقفند. گفتیم دلیل لزوم تحریک لسان یکی روایت سکونی است و دلیل دیگر قاعده میسور است که گفتیم علاوه بر عدم تمامیت قاعده میسور، محل بحث ما از صغریات قاعده میسور نیست و دو اشکال در آن مطرح کردیم.

محقق سزواری هم به جریان قاعده میسور این طور اشکال کرده است که مفاد قاعده میسور عدم سقوط واجبات بالاصالة است. منظور ایشان از از واجبات بالاصالة، واجبات مستقل در مقابل واجبات ضمنی نیست بلکه منظور در مقابل وجوب مقدمی است مثل وجوب اجزای مرکبات است در مقابل آنچه جزء مرکب نیست بلکه مقدمه اجزاء است. مفاد قاعده میسور این نیست که کسی که نمی‌تواند ذی المقدمه را انجام بدهد اما توان انجام مقدمات را دارد باید مقدمات را انجام بدهد و حرکت زبان و امثال آن مقدمه چیزی هستند که جزء نماز است.

مساله دیگری که مطرح است لزوم و عدم لزوم جهر و اخفات نسبت به اخرس است. کسانی که بر اساس قاعده میسور حرکت زبان را لازم می‌دانند باید به لزوم صوت جهری (هر چند قرائت نباشد) در نماز اخرس فتوا بدهند چون نقش جهر در قرائت با نقش حرکت زبان در قرائت تفاوتی ندارد و اگر کسی که تمکن از نطق ندارد لازم باشد که زیانش را حرکت بدهد لازم باشد جهر در صدا هم داشته باشد. لزوم جهر در قرائت از کلام کاشف الغطاء و مرحوم شیخ انصاری قابل استفاده است. و العاجز بالمرّة و الأخرس یلوکان لسانهما، و یُشیران. و یحتمل قویاً وجوب إظهار صوت لوك اللسان في الجهر، و إخفائه في الإخفات. (کشف الغطاء، جلد ۳، صفحه ۱۸۴)

و الأخرس یحرّک مع الصوت لسانه بالمعنی الأعم من لهواته و شفّتیة بالقراءة (کتاب الصلاة، جلد ۱، صفحه ۳۴۸)

(و الأخرس) الذي عرف ألفاظ القراءة أو یمكن أن یعرفها (یحرّک) مع الصوت (لسانه) أو لهواته أو شفّتیة (کتاب الصلاة، جلد ۱، صفحه ۵۸۵)

منظور ایشان یا تحریک با صوت در نماز جهری است و یا منظور این است که باید حرکت لسان به همراه صدا (حتی مثل همهمه) باشد چرا که در علماء معتقدند مصلی باید طوری قرائت کند که خودش بشنود و ادای کلمات بدون صوت مجزی نیست.

در هر حال حرکت با صدا در روایت سکونی نیامده است و لذا احتمال قوی این دو عالم ناظر به قاعده میسور هستند و تفاوت آنها در این است که شیخ نسبت به اصل قرائت آن را تصویر کرده است و مرحوم کاشف الغطاء نسبت به جهر و اخفات.

البته شیخ عبارتی دارد که ظاهر این است که بر اساس قاعده میسور این فتوا را ندارد: «کما أنّ من لا يعرف أنّ في الوجود ألفاظا و قراءة و صوتا، كما في غالب الأخرس الخلقى، فلا يبعد وجوب عقد قلبه عند تحريك اللسان بمعنى آيات القراءة، إذا أمكن إيفاهه إيّاها، و لا بعد في وجوب ذلك عليه و عدم وجوبه على غير الأخرس، لأنّ التلفّظ بالألفاظ المستقلّة في الدلالة على المعاني مغن عن عقد القلب بمعناها، بخلاف حركة اللسان التي لا تعدّ قراءة و لا قدرا ميسورا منها»

اگر این فتوا بر اساس قاعده میسور نباشد احتمال دارد این فتوا بر این اساس است که وظیفه اخرس همان چیزی است که در محاوره در تفهیم مقاصدش استفاده می‌کند و اغلب این طور است که اخرس مقاصد خودش را با صوت به همراه حرکت زبان و اشاره دست و ... تفهیم می‌کند و لذا لزوم صوت از این جهت است نه به خاطر قاعده میسور و این هم از کلام شیخ قابل استفاده است. (کتاب الصلاة، جلد ۱، صفحه ۵۸۶)

در هر حال مرحوم کاشف الغطاء به لزوم صدای جهری در نماز جهری و صدای اخفاتی در نماز اخفاتی فتوا داده است و این فتوا قابل التزام نیست تفاوتی ندارد آنچه در روایت سکونی آمده است را تعبد بدانیم یا اشاره به آنچه آن را به جای تکلم در تفهیم مقاصدش به کار می‌برد. در صورتی که روایت سکونی را تعبد بدانیم که روشن است مساله صوت در آن نیامده است و اگر آن را اشاره به همان چیزی بدانیم که اخرس به جای تکلم در تفهیم مقاصدش استفاده می‌کند روشن است که اخرس در تفهیم مقاصدش از جهر و اخفات صدا استفاده نمی‌کند. و همان اشکالاتی که ما قبلا در ضمن قاعده میسور برای کردیم در اینجا هم قابل ایراد است چون آن چیزی که در نماز واجب است جهر یا اخفات در تلفظ کلمات است نه اینکه خود صدا (حتی اگر در تلفظ کلمات نباشد) هم لازم است. حتی اگر قاعده میسور را در مقدمات واجب هم جاری بدانیم اما جهر جزو مقدمات قرائت هم نیست و جهر و اخفات اگر واجب باشد مقوم قرائت است. بلند خواندن کلمات به معنای داد زدن حتی به غیر کلمات نیست.

لذا به نظر می‌رسد آنچه کاشف الغطاء گفته است صرفا استحسان است و ما هیچ توجیه صناعی برای آن پیدا نمی‌کنیم.

همه آنچه گفتیم در وجه اول (با قطع نظر از روایت سکونی) برای لزوم تحریک لسان در قرائت اخرس بود. دومین وجه از کلام شیخ انصاری و محقق همدانی قابل استفاده است. مفاد این وجه این است که وجوب حرکت زبان نه به خاطر قاعده میسور یا روایت سکونی بلکه بر اساس قاعده است و لذا حتی اگر قاعده میسور و روایت سکونی هم ناتمام باشد باز هم تحریک لسان بر اخرس لازم است.

عبارت محقق همدانی این طور است:

(و الأخرس ينطق بها على قدر الإمكان) على حسب سائر الكلمات التي ينطق بها لإظهار مقاصده، لا لمجرد أنّه ميسور المتعذر الذي لا يسقط بمعسوره، بل لأنّ الذي يتبادر من إيجاب كلام من تكبير أو تسليم أو غير ذلك على عامّة المكلفين إنّما هو وجوب إتيان كلّ منهم بذلك الكلام على حسب ما يقدر عليه وإن كان ما يأتي به العاجز على تقدير صدوره من غيره لا يعدّ عرفا مصداقا لذلك الكلام، و هذا بخلاف ما لو كان صادرا من العاجز، كما أشير إلى ذلك في موثقة مسعدة بن صدقة- المروية عن قرب الإسناد- قال: سمعت جعفر ابن محمّد عليه السلام يقول: «إنّك قد ترى من المحرم من العجم لا يراى منه ما يراى من العالم الفصيح، و

كذلك الأخرس في القراءة في الصلاة و التشهد و ما أشبه ذلك، فهذا بمنزلة العجم، و المحرم لا يراد منه ما يراد من العاقل المتكلم الفصيح» إلى آخره.

و يؤيده أيضا خبر السكوني عن الصادق عليه السلام قال: «قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ الرَّجُلَ مِنَ الْأَعْجَمِيِّ مَنْ أُمَّتِي لِيَقْرَأَ الْقُرْآنَ بِعَجْمَتِهِ فَتَرْفَعَهُ الْمَلَائِكَةُ عَلَيَّ عَرَبِيَّةً» (مصباح الفقيه، جلد ۱۱، صفحه ۴۴۵)

یعنی استفاد از اطلاعات ادله لزوم قرائت در نماز این است که هر کسی در نماز هر مقدار از قرائت که برایش ممکن است باید انجام بدهد. بعد گفته‌اند ضعف روایت هم به شهرت منجر است و روایت اگر چه در مورد تمام اذکار نماز نیست بلکه فقط در مورد قرائت قرآن در نماز است و تکبیر و تسبیح و ذکر رکوع و سجده جزو آن نیستند اما منظور از این روایت تعبد به آن نیست تا گفته شود نمی‌توان از مورد آن تعدی کرد و ظاهر از روایت این است که حرکت لسان به همان چند مورد مذکور در روایت اختصاص ندارد بلکه مراد از روایت این است که اخرس عبادات قولی را با همان چیزی اداء می‌کند که مرادات و مقاصد خودش را اداء می‌کند که همان تحریک لسان و اشاره به انگشت است. پس مفاد روایت این است که اخرس در مقام ادای قرائت باید طوری عمل کند که در تفهیم مقاصد خودش عمل می‌کند و نتیجه اینکه به قرائت اختصاص ندارد بلکه در تمام اذکار نماز همین است و این به نماز هم اختصاص ندارد بلکه در مطلق عبادات قولی این طور است.

پس از نظر ایشان روایت امر خلاف قاعده‌ای را بیان نمی‌کند بلکه مفاد آن مطابق با قاعده است در نتیجه برای تحریک لسان به نص خاص احتیاجی نیست.

اما انصاف این است که با قطع نظر از روایت سکونی، حکم به لزوم تحریک لسان مشکل است. بله اینکه تحریک لسان مشیر به تکلم اخرس باشد حرف درستی است اما این احتمال با ظاهر کلام شیخ و محقق همدانی سازگار نیست و نمی‌توان از اطلاعات ادله قرائت استفاده کرد که بر اخرس قرائت به مقداری که در توان او است لازم است چون قرائت ادای کلمات است و اخرس متمکن از آن نیست. در هر حال به نظر ما دلیل در روایت سکونی منحصر است. (و اگر کسی قاعده میسور را هم در این موارد معتبر بداند به آن قاعده هم می‌تواند تمسک کند.)

از آنچه گفتیم روشن می‌شود که آنچه در روایت سکونی آمده است به سه مورد مذکور اختصاص ندارد بلکه بعید نیست منظور هر آن چیزی باشد که در آن قرائت لازم است و هر وظیفه قولی برای اخرس به این صورت اداء می‌شود.

بلکه می‌توان گفت حتی وظیفه یا عبادت قولی مهم نیست بلکه از این روایت استفاده می‌شود هر جایی که لفظ در ترتیب اثر نقش داشته باشد (مثل نذر و ...) در حق اخرس به این صورت مترتب خواهد بود خصوصا که برخی امور غیر مرتبط (تلبیه و قرائت در نماز و تشهد) را کنار هم جمع کرده است و این الغای خصوصیت با آنچه ما در نفی تعبدی بودن مفاد روایت گفتیم روشن‌تر است.

دقت کنید که این الغای خصوصیت از مواردی است که ظاهر دلیل عدم دخالت خصوصیت است و لذا صغرای بحث ظواهر است نه اینکه از موارد عدم احتمال فرق باشد.

خلاصه اینکه بر اساس آنچه ما گفتیم نتیجه این است که در هر جایی لفظ در ترتیب اثر نقش داشته باشد وظیفه اُخرس این است که از همان چیزی استفاده کند که در تفهیم مقاصدش از آن استفاده می‌کند. بحث دیگر این است که اشاره به الفاظ آیا وظیفه هر شخص اُخرسی است یا فقط وظیفه برخی از افراد اُخرس است؟

از یک طرف گفته شده است این فقط وظیفه کسی است که می‌داند در عالم لفظ وجود دارد و گرنه کسی که مادر زاد کر و ناشنوا بوده است و اصلاً وجود چیزی به اسم لفظ را نمی‌فهمد و ادراک نکرده است چگونه می‌تواند به الفاظ اشاره کند؟

و از طرف دیگر گفته شده است حمل روایت بر بیان وظیفه کسی که اُخرس بر او عارض شده است خلاف ظاهر است و قدر متیقن از اُخرس کسانی است که مادر زادی لال بوده‌اند.

از برخی کلمات استفاده می‌شود که در اُخرسی که وجود الفاظ را نمی‌داند اشاره به معنا لازم است. و در برخی کلمات گفته شده است حتی کسی که مادر زادی هم لال است ممکن است نداند که از دیگران چه الفاظی صادر می‌شود اما اجمالاً می‌داند که او با دیگران متفاوت است و لذا می‌تواند به همان چیزی که متکلمین می‌گویند اشاره کند پس منظور از اشاره در این نوع از افراد لال همان اشاره به الفاظ است. مرحوم آقای حکیم در این مورد فرموده است:

«أقول: قد عرفت سابقاً أن القراءة حكاية للألفاظ المقولة، فالمعنى المستعمل فيه لفظ القارئ نفس الألفاظ الخاصة، أما معانيها فأجنبية عنها، فكيف يمكن أن يدعي وجوب قصدها تفصيلاً أو إجمالاً؟! كيف؟! و تصدق القراءة في حال كون اللفظ المقروء مهملاً لا معنى له أصلاً، و عليه فلا بد أن يكون المراد عقد القلب بنفس الألفاظ المحكية بالقراءة، و هو ظاهر الخبر أيضاً تنزيلاً لأقواله الصلواتية منزلة أقواله العادية في بديهة تحريك اللسان و الإشارة عنها، على اختلاف المحكي من حيث كونه لفظاً تارة كباب الحكاية و القراءة، و غيره أخرى كما في بقية موارد الافهام و الاعلام، و عدم إمكان ذلك في بعض أفراد الأخرس مثل الأصم الذي لم يعقل الألفاظ و لا سمعها و لم يعرف أن في الوجود لفظاً ممنوع إن أريد القصد الإجمالي، لأن قصده الى فعل ما يفعله الناطق على الوجه الذي يفعله قصد للفظ إجمالاً، و هو في غاية السهولة، و لعل ذلك هو مراد جامع المقاصد. فتأمل جيداً.» (مستمسك العروة الوثقى، جلد ۶، صفحه ۲۱۹)

نتیجه اینکه در بین افراد مختلف اُخرس تفاوتی نیست و وظیفه همه آنها اشاره به الفاظ و حکایت اقول است و قصد معنا اگر چه مخل نیست اما حتماً کافی نیست.